



۲۰۱۷/۰۹/۰۴



بشير احمد زکريا

شهزاده افغان

و

دوست امريکايي اش

ناول تاريخي

نويسنده : پوهاند دوکتور بشير احمد زکريا

ترجمه

رحمت آريا

ياد آوري مترجم:

بدین وسیله می‌خواهم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دري و تایید این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء :

به ملت شریف افغان

فصل چهاردهم

بخش دوم

لیدی سیل می نویسد، روز بعد " در لباس های مجلل چون شگوفه جوانه زدیم.... مگر همه وقته زیر چشمان ناظر جنگجویان افغان قرار داشتیم. ولی از شستن دست و روی خویش لذت می بردیم، از روزی که کابل را ترک نموده بودیم چنین فرصتی برای ما مهیا نشده بود." لیدی سیل به تأریخ نهم جنوری نوشت، " روزانه دو رأس گوسفند را «که به نام بَره هم یاد می شود» می کشتند و یک مقدار معین برنج و آرد به همه داده می شد." نواب زمان خان آنها را همه روزه از طریق جگرن پاتنجر از اخبار روزانه آگاه می ساخت. "ذُرانی ها خود را به شاه شجاع تسلیم نموده اند؛ و اعلیحضرت در عقب تمام حوادث و آن روابطی دست داشت که منجر به عقب زدن ما از افغانستان شد." همچنان آنها شنیدند که به سردار محمد اکبر خان اعطای لقب سردار سرداران پیشنهاد شده بود ولی او آنرا رد نمود و گفته بود که اکنون به خاطر دفاع از افغانستان در مسیر راه خیبر قرار دارد. شهزاده محمد اکبر خان به خانم ها لباس های گلدار کتان فرستاد تا " با پوشیدن لباس پاک، راحت باشند. " یکروز بعد تر هشت جوره لباس دراز دیگر از طرف سردار محمد اکبر خان برای زنان رسید تا بین شان تقسیم کنند. لیدی سیل به تأریخ ۲۷ جنوری می نویسد، "امروز از طرف او «جنرال سیل» برایم خبر رسید: او، صندوق های لباس هایم را همراه با لباس هایم و غیره فرستاده است: بدون آنکه صندوق ها تلاشی گردند، اجازه داده شده تا برایم برسند." لیدی سیل به تأریخ دهم فبروری که مصادف با روز سی و پنج خروج برتانوی ها از کابل است، یک تعداد دیگر صندوق ها و کتاب ها را از طرف جنرال سیل بدست آورد که نهایت شکر گزار بود. چهار تن عسکر و دو تن افسر زخمی انگلیس که بعد به پنج تن رسید زنده به دست جنگجویان افتیده بودند و منحیث زندانی آورده شدند، سر پرکمرش قدمدار لیسون^۱ از قوای سی و هفتم پیاده بومی و کپتان سوتر^۲ که زخمی بودند با زندانیان یکجا شدند. بعد از بیست روز اقامت در زندان به لیسون اجازه داده شد تا به سواری اسپ به جلال آباد رفته و صورت احوال را به سائر انگلیس های مستقر در شهر شرح کند. شمشیر، تفنگچه و تفنگ های فتیله یی یکتعداد افسران انگلیسی ای که گزارش های حائز اهمیت نظامی شانرا به تأریخ یازدهم فبروری فرستاده بودند ضبط و وعده شده بود که اسلحه شان به مجرد آتش بس و امضای متارکه میان فریقین جنگی دوباره اعاده خواهد شد. لیدی سیل تقاضا کرده بود که شمشیر دامادش کپتان ستیورات باید در یک جای محفوظ نگهداری شود زیرا این شمشیر برای خانمش ارزش فراوان داشت. " دوست محمد خان، غفور خان و غیره از من خواستند تا شمشیر را نزد خود نگهدارم؛ و درین مورد نهایت ترین برخورد صمیمانه و احساس عمیق شان را نسبت به من متبازر ساختند. سردار محمد اکبر خان برای مردان چندین جوره لباس فرستاد تا بین همدیگر تقسیم کنند. یک پاکت بسیار کلان نامه

^۱ - Sergeant-Major Lisson of ۳۷th Native Infantry

^۲ - Captain Souter

ها برایم مواصلت کرد که حامل نامه های خانواده ام در ولایت و نیز از انگلستان بود ولی هیچ یادداشتی از سیل در بین پاکت نبود؛ به نظر می رسد که سردار تا حال پیرامون مکاتبات شخصی قهر است. " زمانیکه به تاریخ نهم فبروری زلزله به وقوع پیوست، روی زمین را برف پوشانده بود. با وجودیکه بام یکی از اتاق ها فرو غلتید ولی هیچکس آسیب ندید و همه ما بیرون از اتاق ها به داخل حویلی برآمده بودیم. این زلزله در طول روز متجاوز از بیست و پنج تکان و از طرف شب حدود پانزده تکان دیگر مابعد داشت و همه در داخل حویلی قلعه خوابیدند. تکان های زلزله تا دو روز آینده هم دوام داشت ولی بعد از دو روز متوقف شد. دوست محمد خان که مسئولیت سرپرستی و نگهداری زندانیان را داشت به ایشان گفت که این قلعه در بین چهار قلعه دیگر در این دره یکی از قلعه هائیکست که کمترین خساره را متحمل شده است. به تاریخ نهم فبروری میرزا بهاء الدین از وظیفه اش سبکدوش و به عوض او یک ناظر «محاسب» به نام شاه خان به خاطر مصرونیت زندانیان مقرر شد. شاه خان به لیدی سیل گفته بود که بهاءالدین در استحقاق روزانه زندانیان مانند دو بره و بیست مرغی که باید در بین زندانیان تقسیم می شد خیانت کرده است؛ همچنان بالای هر اتاق باید روزانه یک سیر (۲۰ پوند) آرد و یک سیر برنج و روغن و کشمش و بوره و چای ماهوار تقسیم می شد. این کار زمانی بیشتر تصدیق شد که مستخدمین مؤظف شده به امور زندانیان از کار شان برطرف و آنها از طریق همین میرزا دست به چنین کار زده بودند تا یغما را به دست آرند و این یکی از شیوه های فساد اداری معمول در میان گماشته های ملکی افغانستان است. به تاریخ بیست و یکم فبروری گزارش های واصله حاکی از آن بود که در قره باغ که از موقعیت ما چندان فاصله نداشت ۱۲۰ تن افغان و بیست تن هندوستانی در اثر فرو ریختن یک دیوار زیر خاک شده اند. به تاریخ چهاردهم مارچ که مصادف با شصت و هشتمین روز خروج نیرو های برتانوی از کابل است خانم بوید یک دختر سالم دیگر به دنیا آورد و «یک تن دیگر را به لیست اسرای زنانه ما اضافه کرد.» زنان و مردان محصور در قلعه که ملول و خسته بودند همیشه مصروف اخبار واصله دروغ و راست از جلال آباد، پشاور، کابل و کندهار بودند. زندانیان، برعلاوه شایعات خود را مصروف مطالعه کتاب خواندن، نامه های گاه و بیگاه، روزنامه ها، قطعه بازی، نرد بازی و دوازده بزه می کردند. اعتدال شب و روز را که به تاریخ بیست و یکم مارچ آغاز می گردد به نام «نو روز» یاد می کنند که روز اول تقویم هجری شمسی افغان ها و فارسیان است. آقای ملویل یکدسته زیبای گل های معطر نرگس را آورد که با دیدن آن زنان خیلی خشنود گشتند زیرا طی مدت طولانی حتی ساقه یک نبات را ندیده بودند. همیشه شایعات بعضاً درست و اکثراً نادرست و اخبار نظامی پیرامون رویا رویی های شهزاده اکبر خان در برابر جنرال سیل مواصلت می کرد مثلاً گفته می شد که شهزاده اکبر خان تمام اسب های جنگی و بارکش قلعه را خواسته است که هیاهوی بزرگ بر پا کرد. ولی بعد روشن شد که سردار اکبر خان اسب آبی و خاکستری تیره خود را که به آقای رائیل^۲ در جریان مارش به امانت داده بود خواسته است و شهزاده اکبر خان این اسب را برای نیروی توپخانه خود می خواست. جنرال الفنستن گهگاه شورای مشورتی افسران خود را دائر می کرد. درین مجالس جگرن پاتنجر، کپتان لارنس و مکگریگر بدون اینکه

^۲ - Mr. Ryle

به کدام نتیجه ای برسند شرکت می کردند. بالاخره با رسیدن باران بهاری تمام برف هایی را که آنها در تنگی ها دیده بودند از روی زمین ناپدید شدند و خوشی بهاران به اطراف رونق بخشید.

به تاریخ چهاردهم اپریل کاروان ما از دریای کابل بوسیله جاله که روی پوست باد شده حیوانات شنا می کند عبور کرد. جریان سریع آب که در بعضی جاها حدود بیست فیت عمق دارد همه را نهیب زده ساخت. اسب ها باید همراه با سواران شان شنا کنند از آب می گذشتند. با وجودی که این دریا عمیق است ولی عبور از آن به اندازه عبور از دریای پنجشیر خطرناک نبود. از بخت نیکو کسی را از دست ندادیم، با گرگ و میش شدن هوای شامگاهان خیمه ها، بار و بنه ما رسید و خیمه ها را در جوار مسیر آب بر افراشتیم. در وقت عبور از دریا شهزاده اکبر خان هر قدمی این عبور را نظارت می کرد. به تاریخ ۲۲ اپریل کاروان به قلعه خدابخش رسید و در آنجا تا هشت روز دیگر اقامت گزید.

جنرال الفنستن مصاب به اسهال خونی و نفرس بود ولی حرف مهم آن بود که موصوف دیگر به دوام زندگی علاقه نداشت. باری الفنستن به کپتان لارنس گفته بود که کاش قبل از دیدن تراژیدی لشکر کابل و نابودی آن در تنگی های مسیر راه می مُرد و هیچ چیز را به چشم سر نمی دید. شبانه از دهشت جنگ خونینی که در برابر چشمانش گذشته بود نمی توانست بخوابد. روح پر وسواسش را مرگ و صحنه های قتل و کشتار تسخیر کرده بود و آزارش میداد. از طرف روز پیوسته ماتم و شیون نموده و زیر لب با خود حرف می زد، "خدایا با گرفتن روحم و با دادن مرگ رهایم ساز؛ خدایا عذاب نازل شده بر قلب و فکرم را متوقف ساز؛ چرا برای جلال جنگ دیگر آرزو کردم، حال آنکه در آنزمان نیمه متقاعد بودم؟ ای خدای بزرگ، مرا بگیر و ازین دنیا خونین رهایم ساز." لارنس به من گفت "هیچکس به این اندازه جنرال را مقصر و ملامت ندانسته بود که وی خود را مقصر می دانست." جنرال الفنستن قربانی آرزوی شهرتی شد که وی آرزویش را کرده بود، و به بیخردی خود لعنت می فرستاد که از لندن به هندوستان آمد. در واپسین لحظات حیاتش این شعر را زمزمه می کرد:

این کرده به جاه طلبی اش اوج خواهد داد

وز آن بلند جایگاهش به زمین خواهد زد

و به مثابه قربانی

در قربانگاه بیغاره های تلخ

در معبد نیشخندهای نثار ننگ آلودگان

او را پیشکش خواهد کرد

«شعر از گری»^۴

شب هنگام مؤرخ بیست و سوم اپریل بود که جنرال الفنستن تمام قوت جسمانی خود را بالاثرب اسهال شدید و تب ناشی از اسهال خونی از دست داد و وقت اندکی راحت نصیبش شد که کپتان مکنزی جوشانده تریاک را در آبِ انار برایش تهیه و در حلقش ریخت. زمانیکه مکنزی از جنرال خواست تا دعای آسان شدن

^۴ - Gray

جان‌کندن را برایش بخواند، جنرال بیچاره موافقت کرد. جنرال در گوش خدمتکار وفادار خود آهسته گفت، "مور^۵، می‌خواهم شستشویم کنی؛ همان پیراهن آبی را بپار که کپتان تروپ^۶ برایم داده بود. " بعد از آنکه مور برایش غسل داد و لباس هایش را تبدیل کرد جنرال گفت "مور! سرم را بلند بگیر، این آخرین باری خواهد بود که باعث تصدیع زحمتت می‌گردم. "مور سر جنرال را بلند کرد و سرشک گرم از چشمانش روی کلاه معوج، سرخ فیه و گلابتون دوزی شده جنرال ریخت و جنرال آخرین نفسش را در همان دم درین دنیای فانی کشید. تورن جنرال ویلیام جیورج کیث الفنستن^۷ سرباز جنگ های ناپلیونی^۸، جنگ واترلو^۹، میر آخور^{۱۰} پادشاه جیورج چهارم که اشغال کننده کابل بود و القاب اعزازی مانند «کمپنین آف بٲ^{۱۱}»، « نایت آف دِچ آردر آف ویلیم^{۱۲}» و «رشین آردر آف سینت انا^{۱۳}» را تصاحب کرده بود دیگر برای (صفحه سیاه^{۱۴}) لشکر شکست ناپذیر امپراتوری برتانیه به «بزغاله قربانی^{۱۵}» تبدیل گشته بود.

شاید بپرسید چرا؟

به خاطری که او نتواست از قبر، خود را دفاع کند. الفنستن را می‌توان به آسانی متهم به فاجعه ای کرد که بالای "اردوی عظیم اندس" نازل شده بود، همانقدر که برای من متعجبانه است برای شما نیز خالی از تعجب نخواهد بود که امر این تهاجم فاجعه زا از جانب نائب السطنه «وایسرای» آکلند^{۱۶}، شورای عالی کمپنی هند شرقی^{۱۷} و دولت امپراتوری برتانوی داده شده بود. کپتان آیر^{۱۸} یکی از شهود منصف این شکست فاجعه انگیز گفته است، " موصوف تا آخرین نفس حیاتش اوامر و نواهی عیسویت مانند خیر خواهی، شکیبایی و پایمردی روح عالی را از خود مبتارز ساخت؛ با این طرز برخورد، وی مهربانی و احترام همه آنانی را بدست آورد که شاهد رنج های طولانی و تقلا های وی میان سرحد مرگ و زندگی

^۵ - Moore

^۶ - Captain Troup

^۷ - Major-General William George Keith Elphinstone

^۸ - Napoleonic Wars

^۹ - Battle of Waterloo

^{۱۰} - aide-de-camp of King George IV

^{۱۱} - Companion of Bath : اساس این لقب اعزازی را جیورج اول در سال ۱۷۲۵م نهاده بود. معنی لغوی آن همدم حمام یا همدم غسل است که سمبول تطهیر و غسل تعمید مجدد در عیسویت قرون وسطی بود و به جنگجویان وفادار به عیسویت و پادشاه داده میشد. ولی جیورج اول در صفوف نظامی خود به آن شکل رسمی داد و بیکی از بالاترین القاب نظامی در اردوی بریتانیا مبدل گشت. - م

^{۱۲} - Knight of Dutch Order of William : یکی از القاب اعزاز نظامی در سیستم اردوی هالند است که معادل رتبه وزیر است و به پاس شجاعت و تأثیر در سیستم نظامی و سیاست داده میشود. - م

: یکی از مدالهای دیگر شجاعت است که در اردوی اروپائی مروج است و Russian Order of St. Anna -^{۱۳} اساس آنرا کارل فریدریک در سال ۱۷۳۵ م به افتخار ملکه خود انا پیتر و دختر پتر کبیر گذاشت و بنام لقب شجاعت به افسران بلند رتبه نظامی داده میشد. - م

^{۱۴} - "the black page" of the undefeated Army of British Empire

^{۱۵} - scape goat

^{۱۶} - Viceroy Auckland

^{۱۷} - Supreme Council of East Indian Company

^{۱۸} - Captain Eyre

بودند؛ وی قبل از آنکه خود را قربانی خطا های دیگران قلمداد کند بیشتر خود را قربانی اشتباهات خود می دانست و خود را محکوم مقدراتی می دانست که مشیت الهی از ازل برایش تعیین کرده بود."

پایان بخش (۲) فصل چهاردهم
ادامه دارد

مطالب بخش های فصل دوازدهم تا بخش های سیزدهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل دوازدهم (۱)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۱.pdf

فصل دوازدهم (۲)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۲.pdf

فصل دوازدهم (۳)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۳.pdf

فصل سیزدهم (۱)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۱.pdf

فصل سیزدهم (۲)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۲.pdf

فصل سیزدهم (۳)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۳.pdf

فصل چاردهم (۱)
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۴_۱.pdf

شهزاده افغان و دوست امریکایی اش (فصل چهاردهم «۲»)
b_zekria_shahzadae_afghan_۱۴_۱.pdf